

می‌سازد و خود را تا پشت اطاق خواب و اندرون خانه مصدق می‌رساند. ولی در این تاریخچه ساختگی نیز موفق نشده از تناقضات جزئی - اما لو دهنده - جلوگیری کند.

کیانوری در مصاحبه با امید ایران راجع به تعداد تلفن‌هایش به مصدق گرفتار تشتت می‌شود. او نه تنها «۲» بار، بلکه «۳» بار و حتی «۴» بار به مصدق تلفن کرده است: من از شب ۲۶ مرداد تا روز ۲۸ مرداد ۴ بار شخصاً به دکتر مصدق تلفن کردم... من صبح ۲۸ مرداد ۳ بار با مصدق صحبت کردم.^۱

بعد از انقلاب، این تلفن‌ها تقریباً در تمام آثار کیانوری تکرار می‌شوند. مصاحبه‌ها و گفتارهای او مین جمله در جزوات پرسش و پاسخ - که شخصاً مسئول و مجری آنها بود - چندان یکدست نیستند. مثلاً ضمن پرسش و پاسخ هم گفته است در روز ۲۸ مرداد:

من باز هم با دکتر مصدق تماس گرفتم... در تلفن دوم دکتر مصدق به من گفت که فرماندهان نیروهای انتظامی همه به من اطمینان داده‌اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست... نباید نفت روی آتش ریخت.^۲

در صفحه بعد می‌گوید «در حدود ساعت ۲ بعد از ظهر [روز ۲۸ مرداد] باز هم با مصدق تماس گرفتم»^۳ در جایی دیگر کیانوری برای ارتباط تلفنی خود با مصدق یک سابقه تاریخی به دست می‌دهد: «من با دکتر مصدق از همان راه همیشگی تماس گرفتم»^۴ کیانوری در خاطراتی که قبلاً نوشته و بخش‌هایی از آن در کتاب تجربه ۲۸ مرداد منتشر شده، باز هم میدان ارتباط با مصدق را وسیع‌تر می‌کند و «باز از همان راه» و «راه همیشگی» تا چند روز جلوتر از کودتای اول نیز می‌برد و مدعی می‌شود که «روز بیست و سوم [مرداد] بعد از ظهر، باز هم سرهنگ مبشری به منزل من آمد و خبر آورد...»

۱- مجله امید ایران، شماره ۱۵، مورخ ۴ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۴۸

۲- بررسی مسائل گوناگون ایران در سال ۱۳۵۸، پرسش و پاسخ دوره یکساله، ۱۰-۱ ص ۴۳۷

۳- همان منبع قبلی، ص ۴۳۸

۴- حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق (به انضمام نکاتی درباره تاریخ توده ایران) انتشارات حزب

توده، تهران ۱۳۵۹، ص ۴۴

من همان ساعت باز از راه اندرونی با دکتر مصدق گرفتم»^۱ در اینجا ارتباط‌های او دیگر از «نزدیکی‌های مقر هیئت اجرائیه» در «محل کمیته ایالتی تهران» و «روز ۲۸ مرداد» نیست، بلکه بعضاً از «منزل خود» و در «نیمه شب‌ها» است. کیانوری نهایت دقت خود را به کار گرفته تا در تکرار جزئیات نیز کوچکترین اشتباهی نکند و داستان یک دست باشد، اما این مکان «منزل خود» و زمان «نیمه شب‌ها» در هیچ یک از آثار دیگر او تکرار نمی‌شوند.

کیانوری درباره چگونگی و وسیله ارتباط خود در روز ۲۸ مرداد، در سال ۱۳۵۹ نوشته است:

همسر مریم که بستگی و آشنایی با دکتر مصدق و خانم دکتر مصدق داشت، به اندرون تلفن کرد و خانم را خواست و بوسیله خانم دکتر مصدق، دکتر را پای تلفن خواستیم. ما این ارتباط را تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد حفظ کردیم.^۲

یعنی حتی در آن ساعت از روز بلند ۲۸ مرداد که مصدق در خانه‌اش نبوده و دیگر اندرونی وجود نداشت و مصدق از نردبان بالا می‌رفت و در چند خانه آن طرف‌تر پناه گرفته بود! با وجود این کیانوری نه در اینجا و نه در خاطرات اخیر خود نمی‌گوید این ارتباط دقیقاً از چه تاریخی شروع شد بود.

اما قابل توجه است که بدانیم مسئله تاریخ ارتباطات او با مصدق در ادعای کشف «توطئه ۲۱ مهر ۱۳۳۱» مستتر می‌باشد. کیانوری ۳۰ سال بعد، در خاطرات خود می‌گوید پس از اینکه حزب توده این توطئه را کشف کرد و به اطلاع مصدق رسانید «او [مصدق] در اواخر شهریور ماه دستور انحلال لشکرگارد و تقسیم آن به سه تیپ را صادر کرد»^۳ از اینکه تقسیم لشکرگارد به سه تیپ را در حساب حزب توده ذخیره می‌کند، همچنین از تناقض در تاریخ‌های این «توطئه» و «کشف» آن در می‌گذریم. ولی نکته این

۱- نورالدین کیانوری، حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق... تهران ۱۳۵۹، ص ۴۱

۲- همانجا، صص ۴۰ و ۴۱

۳- کیانوری، خاطرات، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۴۸

است که در اینجا ظاهراً معلوم می‌شود ارتباط او با اندرون مصدق و «از همان راه همیشگی» دست کم تا شهریور ۱۳۳۱ کش پیدا کرده، تا یک سال قبل از کودتای ۲۸ مرداد منظمآ وجود داشته است. مصاحبه کننده می‌پرسد این اطلاع از توطئه شهریور (یا مهر؟) ۱۳۳۱ را «چگونه به مصدق دادید؟» و کیانوری پس از شرح مبسوط‌تری در تاریخچه ارتباط «مریم با خانم دکتر مصدق» و قوم و خویشی آنها پاسخ می‌دهد:

مریم شماره اندرون - یعنی خانم دکتر مصدق را که غیر از شماره بیرونی بود - را می‌گرفت و با خانم دکتر مصدق خوش و بش می‌کرد و به ایشان می‌گفت شوهرم پیام مهمی برای آقا دارد. دکتر مصدق بلافاصله از رختخواب بلند شد و به اندرون می‌آمد و من جریان را به ایشان می‌گفتم. در جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد ما از همین راه استفاده می‌کردیم. در مسئله توطئه فوق ما نامه‌ای قبل از ۹ شهریور ۱۳۳۱ به دکتر مصدق نوشتیم و به خانه او تسلیم کردیم.^۱

این جواب کیانوری که یک فانتزی نجسب است و به هیچ وجه با سئوالی که از او شده است مربوط نیست و موضوع ارتباط او در شهریور ۱۳۳۱ یا هر تاریخ مشخص دیگری با مصدق کشف نمی‌گردد. ولی به چه علت در پاسخ مصاحبه کننده که می‌پرسد «این اطلاع را چگونه به مصدق دادید؟» بلافاصله این تاریخچه را سر هم بندی می‌کند؟ او ظاهراً می‌خواهد القا کند که گویا از همان ماه‌های ۱۳۳۱ با مصدق ارتباط داشته است. ولی این موضوع را صریحاً نمی‌گوید و بارنگ و لعاب دادن به عبارات، از جواب روشن و دقیق طفره می‌رود. به نظر نگارنده کیانوری داستان را با افعال ماضی استمراری بیان می‌کند تا برساند که از تاریخ کشف توطئه فرضی در شهریور یا مهر ۱۳۳۱ با مصدق تماس داشته است. ولی چون خود خوب می‌داند که در این افسانه‌بافی هیچ حقیقتی وجود ندارد، از گفتن صریح تاریخ تماس با فعل ماضی مطلق، شانه خالی می‌کند.

دکتر مصدق احتمالاً نام دکتر کیانوری را شنیده بود، اما گمان نمی‌رود با قیافه و صدای او آشنا بوده باشد. بعلاوه مصدق خانواده فیروز را خوب می‌شناخت ولی التفاتی بدان نداشت. این موضوع تا حدودی از گفته‌های او به جلیل بزرگمهر نیز پیداست.^۱ در میان خاندان فیروز و فرمانفرمائیان، مصدق بیش از همه نسبت به نصرت‌الدوله (بدواً به علت مباشرتش در عقد قرارداد ۱۹۱۹) و بعد مظفر فیروز (به ترتیب برادر و برادرزاده مریم کیانوری) بی‌اعتقاد و کم‌اعتنا بود و این، به رغم بستگی‌های دوگانه‌ای بود که با آنها داشت. نصرت‌الدوله، هم پسر عبدالحسین میرزا فرمانفرمائیان دایی مصدق بود و هم شوهر خواهر مصدق. بنابراین مظفر فیروز علاوه بر اینکه نوه دایی مصدق می‌شد، خواهرزاده مصدق نیز بود.

۲۷۷- حرف‌های دیگر

یکی اینکه، عده‌ای از توده‌ای‌های ناراضی - باقی مانده یا جدا شده - بعدها نسبت به ادعاهای تلفنی کیانوری و تماس او با دکتر مصدق به کلی تردید کرده‌اند. به عنوان نمونه، خطاب به سومین کنگره حزب توده ایران در ۷ جزوه با عناوین و تاریخ‌های مختلف، از شهریور ۱۳۵۹ تا خرداد ۱۳۶۰، به قلم «ناریا» می‌باشد. جلد اول این مجموعه با فصلی «درباره ۲۸ مرداد» شروع می‌شود که ضمن آن، موضوع تلفن‌های کیانوری به مصدق را کلاً جعلی توصیف می‌کند. دیگری نامه سرگشاده به کمیته مرکزی حزب توده ایران، نوشته یکی از کادرهای حزبی در ۶ مهر ۱۳۳۳. دیگری که دارای نکات دقیق‌تری است همان کتاب دکتر کشاورز است که قبلاً از آن صحبت کردیم.

دوم اینکه، جدا از تشکیک در مسئله ارتباط تلفنی، بسیاری از رهبران گذشته حزب توده و کادرها، در داخل و خارج، بطور کلی اصل صداقت و پابندی‌های اخلاقی کیانوری را انکار کرده‌اند. بعضی از سرشناس‌ترین افراد این گروه عبارت‌اند از مهندس نادر شرمینی، ارسلان پوریا، احسان طبری، ایرج اسکندری، دکتر حسین جودت، حتی

۱- رنجهای سیاسی دکتر محمد مصدق، یادداشت‌های جلیل بزرگمهر، به کوشش عبدالله برهان، نشر روایت

احمد قاسمی از اواسط آن روزگار و دکتر غلامحسین فروتن در خاطراتی که اخیراً (پاریس ۱۳۷۱) منتشر کرده... نیز اعضای هیئت اجراییه در حوزه زمانی کودتا، یعنی بهرامی و یزدی و علوی که در اعترافات سال ۱۳۳۴ خود، بیشتر بنابر مصالح شخصی نقاط ضعف کیانوری را بر ملا کردند. همچنین انشعاییون از حزب مثل سایرین و به تازگی هم با یک امیرخسروی و عده‌ای دیگر از رهبران و کادرهای سابق کیانوری را در ردیف عبدالصمد کامبخش، از فرصت طلب‌ترین، دو روترین و نیرنگ‌بازترین افراد حزب توده دانسته‌اند. ولی به نظر نگارنده باز تا حدودی کامبخش گاهی به بعضی از پرنسپ‌ها پایبندی نشان می‌داد. بنابراین قیاس این دو نفر با هم، شاید ظلمی باشد در حق کامبخش. کامبخش یک روسوفیل یعنی یک شوروی پرست تمام عیار و متعصب بود. اعمال او عمدتاً ناشی از عشق و تعهد نسبت به شوروی بود. اما آیا کردار کیانوری را می‌توان به مقوله عشق و تعهد نسبت داد؟ دکتر کشاورز احتمال قوی داده که او همکار ساواک و شاه و غیره بوده است.^۱ بعدها هم شایع شد که کیانوری سال‌های مدید برای دستگاه‌های امنیتی و جاسوسی کشورهای شرق اروپا کار می‌کرده است. در هر حال اگر دست کم بر مقداری از این موارد تردیدی وجود داشت، با اعترافات سال ۱۳۶۲ مهر تأیید خورد. او با اقرار صریح خود بسیاری از مجهولات زندگیش (نه تمام آنها) را افشا کرد. اما همین مقدار را بعدها در شرایطی بهتر و فضائی مناسب‌تر پس گرفت و انکار کرد و از خود یک چهره زیبا سرشار از فضیلت‌های انسانی ارائه داد.

سوم اینکه، بسیار جالب است که بدانیم کیانوری در ارتباطات تلفنی با دکتر مصدق، تندی و درشتی هم کرده و حداقل یکبار «با عصبانیت» حرف زده، ولی «او [مصدق] البته با لحن دوستانه‌تر سپاسگزاری کرد»!^۲ همچنین، در آخرین تلاش‌های ادعائی کیانوری به قصد شکست دادن کودتا، گویا مصدق به او گفته بود «آقا همه به من خیانت کردند... شما به وظیفه میهن پرستانه خود، هر طور صلاح می‌دانید، عمل کنید [ولی] در پاسخ خواست مبرم من که لااقل پیامی به مردم بفرستید و کمک بخواهید،

۱- من متهم می‌کنم... صص ۹۳ (پانویس)، ۱۰۰، ۱۲۹، ۱۳۲ و ۱۳۳

۲- حزب توده ایران و دکتر مصدق، ص ۴۲

تلفن قطع شد و ما دیگر نتوانستیم با او تماس بگیریم»^۱

در این عبارات که کیانوری برای تثبیت ادعای مکالمات تلفنی خود با دکتر مصدق اختراع کرده است چند نکته حساس وجود دارد: الف - اگر دکتر مصدق با هیچ یک از اعمال و رفتار این حزب آشنایی نمی داشت، لااقل و بطور مسلم می دانست که وظیفه حزب توده «میهن پرستانه» نبوده است. ب - این همان تلفنی است که کیانوری مدعی شده است «در حدود ساعت ۲ بعد از ظهر باز هم با مصدق تماس گرفتم» ولی «تلفن قطع شد و دیگر نتوانستم با او تماس بگیرم» این دو عبارت یعنی چه؟ باید قطعاً منظور کیانوری این باشد که عدم امکان ارتباط او به علت قطع سیم تلفن منزل مصدق بوده است. در این صورت نیز دروغ او آشکار است. زیرا هیچ کس تا کنون از قطع ارتباط تلفن منزل دکتر مصدق در تمام صبح و بعد از ظهر ۲۸ مرداد خبر نداده است. حسب اسناد قطعی، بین ساعات چهار تا چهار و نیم بعد از ظهر آن روز، تلفن خانه مصدق کار می کرد و سرتیپ ریاحی (طبق گواهی دکتر غلامحسین صدیقی و دیگران) در همین ساعات بود که با دکتر مصدق تماس گرفت و با «حالت گریه گونه»^۲ از او درخواست کرد که سرتیپ قاسم فولادوند را (به عنوان نماینده کودتایان فاتح ستاد ارتش) به حضور بپذیرد. بنابراین تلفن مصدق تا آخرین لحظات عصر روز ۲۸ مرداد کار می کرد و اگر کیانوری می خواست، می توانست با او تماس بگیرد. مگر اینکه مقصود کیانوری به احتمال بسیار ضعیف از جمله «دیگر نتوانستم با او تماس بگیرم» محتوای دیگری داشته باشد که در هیچ جا کوچکترین اشاره ای به آن ننموده است.

ضمن جزوه حزب توده ایران و دکتر مصدق، به قلم نورالدین کیانوری، در همان صفحه ۴۶، کیانوری گفته است «وقتی من با اصرار گفتم آقای دکتر! از واحدهای ارتشی خبرهای بدی می رسد، او به من پاسخ داد: آقا اینها پانیک است!»
با توجه به بررسی های این فصل، چنین می نماید که گفتگوهای مذکور هرگز مبادله نشده، بلکه تماماً حاصل ذهنیات کیانوری است که ظرف ۲۵ سال، از نتیجه

۱- همان پیشین، ص ۴۶

۲- دکتر صدیقی «شرح دو روز غمبار» نقل از جنبش ملی شدن صنعت نفت... چاپ ششم، ص ۵۴۵

ضرورت‌های زمانه، تفکرات دیگران و بحث و جدل‌های موافقان و مخالفان نهضت ملی به دست آورده، سپس به حساب واقعیات و عملکردهای شخصی خود در آن روزگار منظور نموده است.

۲۷۸- شهادت بزرگمهر، اسناد کودتا و سایر شهود

برای اینکه در این مورد حجت را تمام کرده باشیم، با سرهنگ جلیل بزرگمهر گفتگو کردم. بزرگمهر سال‌ها با مصدق و یارانش مجالست داشته و در جریان بسیاری از مسائل پشت پرده قرار گرفته است. با توجه به حجم اطلاعات و صداقتی که در بزرگمهر سراغ داریم از او پرسیدم آیا درست است که کیانوری در روز ۲۸ مرداد (یا هر روز دیگری) با مصدق تماس تلفنی برقرار کرده بود؟ او بدون معطلی گفت: «اصلاً و ابداً، اصلاً و ابداً، اصلاً و ابداً» پرسیدم هیچ کس دیگری هم از حزب توده با مصدق تماس نگرفته بود؟ جواب داد:

چرا، روز ۲۶ مرداد خدابنده (گویا حضوراً) به دکتر مصدق مراجعه کرده و گفته بود «اجازه بدهید در اسلحه‌خانه‌ها را بازکنیم تا ما سربازان و نظامیان جوان و افسران و وظیفه را مسلح کنیم و بیرون بریزیم.» مصدق سخت مخالفت کرد. من اینها را از کسانی که آن روز آنجا بودند شنیدم. بعد، در زندان از دکتر مصدق پرسیدم آقا چرا با پیشنهاد خدابنده مخالفت کرده بودید؟ گفت «برای اینکه جنگ داخلی می‌شد و حمام خون راه می‌افتاد»

این گواهی، خیلی از معادلات را بر هم می‌زند، ولی گرهی از «مسئله» کیانوری نمی‌گشاید.

اینک جایگاه استدلال کاتوزیان کاملاً محکم شده است و از نظر نگارنده نتیجه تلفیق آن با بررسی‌های بالا این است که کیانوری هرچه درباره تماس‌های تلفنی خود با مصدق - ظرف این مدت پس از کودتا - گفته تماماً داستان‌سرایی و محض تحکیم مواضع انقلابی‌نمایی خود و جلب قلوب کادرهای طرفدار مصدق می‌باشد.

ضمناً در نامه مشترک سه نفر از اعضای هیئت اجراییه به کمیته مرکزی مقیم مسکو که اواخر سال ۱۳۳۲ نوشته شده و تحت عنوان «اسناد کودتای ۲۸ مرداد» عیناً در خاطرات کیانوری وارد گردیده است، به مواضع اعضای هیئت اجراییه در روز کودتا اشاره می‌شود، از اعلام نظر مهندس علوی به منظور «یک اعتصاب عمومی برای مقابله با تظاهرات درباریان» و مخالفت کیانوری با آن به این بهانه که به ضرر دولت مصدق تمام می‌شود بحث می‌گردد، اما درباره تلفن کیانوری به مصدق حتی اشاره کوچکی هم نمی‌شود.^۱

در بین این همه - تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد - فقط امیرخسروی «نفس» ارتباط کیانوری با مصدق را «باور» می‌کند و می‌گوید: کیانوری «به خاطر خویشاوندی نزدیک همسر او (مریم فیروز) با دکتر مصدق و آشنایی با همسر مصدق از موقعیت استثنائی برخوردار بود... بنابراین اگر درستی ادعای کیانوری [را] در مورد برخی تماس‌های تلفنی اش با دکتر مصدق... مورد تردید قرار می‌دهم، صرفاً و مطلقاً ناشی از تناقضاتی است که از خود اظهارت او بر می‌خیزد»^۲ یعنی شاید اگر این تناقضات وجود نمی‌داشت، هیچ‌کس دیگر هم نمی‌توانست بر ارتباط تلفنی کیانوری با مصدق تردید کند. در حالی که تنها تناقضات، مانع باور ارتباط خصوصی او با مصدق نیست. بلکه از میان احتجاجات او تنها یک عامل، یعنی خویشاوندی همسر او با مصدق، پایه ادعاهایش قرار دارد، و الا اساساً چنین ادعائی را مطرح نمی‌ساخت تا از آن تناقضاتی برخیزد یا بدون تناقض باشد.

شایعه‌ای هم مبنی بر تلفن سرهنگ مبشری به دکتر مصدق در غروب ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ اخیراً منتشر شده که واقعیت آن بدین قرار است:

از اسناد سابق‌الذکر مرتضی زربخت فهمیده می‌شود که بنا به اظهار سروان فشارکی در سلول مشترک زندان، ستوان یکم مرزبان به او گفته ساعت هفت بعد از ظهر روز ۲۴ مرداد سرهنگ مبشری به دکتر مصدق تلفن کرده است و این تلفن «مقرون به

۱- کیانوری خاطرات، ص ۳۱۴. تمام تأکیده‌های این فصل از نگارنده است.

۲- اطلاعات ضمیمه، اول تیر ۱۳۷۴

صحت» می‌نماید. زربخت می‌نویسد سرهنگ جلیل بزرگمهر از قول باجنابش سروان فشارکی می‌گفت که «اظهارات مرزبان با فشارکی و سررشته در اسفند ۱۳۳۲ در زندان دژبان در حالت مستی بوده است. مرزبان صبح متوجه می‌شود که چه خطای بزرگی مرتکب شده و نام مبشری را آورده است» ولی زربخت به این نقل قول‌ها مشکوک می‌گردد و در بهمن ۱۳۷۳ به ستوان یکم سابق هوایی خسرو پوریا (برادر ارسلان پوریا) که با مرزبان زندانی شده بود، تلفن می‌کند و واقعیت را می‌پرسد. پوریا به زربخت می‌گوید «این اظهارات فشارکی ساخته تخیلات ذهنی اوست. زیرا فشارکی هیچ‌گاه با مرزبان هم سلول نبوده است. از آن گویاتر اینکه از سال ۱۳۳۰، [از جمله با مرزبان] زندانی شده‌ایم و از آنچه در حزب یا سازمان [نظامی] می‌گذشت، بی‌اطلاع بوده‌ایم، چه رسد به اینکه خبردار شویم که مبشری در روز ۲۴ مرداد چنین تلفنی به مصدق کرده باشد» بنابراین، محققاً مرزبان حامل این خبر نبوده و از قول او جعل شده است.

فصل پنجم

نظر و محققان دربارهٔ روابط شوروی و حزب توده با زینت علی و وزارت نفت

۲۷۹- تنفر رهبری حزب توده از مصدق

جیمز بیل در تشریح رابطه آمریکا و مصدق و نفت ایران می‌گوید یکی از طرح‌های مهمی که مورد مطالعه جدی امریکائیان قرار گرفته بود تأسیس یک کنسرسیوم از شرکت‌های نفتی آمریکا بود. این کنسرسیوم - بطوری که در طرح مشخص شده - «تمام امریکائی» است و می‌توانست نفت ملی ایران را خریداری کند و به همه مشتریان بین‌المللی و از جمله شرکت نفت انگلیس بفروشد. این طرح مورد موافقت مقامات دولت آمریکا قرار گرفت. لیکن وزارت دادگستری به علت مغایرت با قانون ضد تراست با آن مخالفت کرد. بعداً طرح دیگری (در سطحی پایین‌تر) از طرف مقامات بلند پایه وزارت کشور آمریکا عنوان شد که پیشنهاد می‌کرد بلافاصله دولت انگلیس از موقعیتی که در قبال شرکت نفت انگلیس دارد دست بردارد و «شرکت مزبور مرجحاً تحت اداره هلند یا

امریکا قرار گیرد»^۱ این پیشنهاد نشان می‌دهد که ایالات متحده منافع مشخصی برای ورود به بازار نفت ایران دارد.^۲ حساب امریکا هرچه بود، علناً نمی‌توانست از راه ترتیب دادن یک کودتا وارد حوزه جغرافیایی و منابع نفتی ایران شود مگر آنکه «بهانه» ظاهر فریب محکمی به دست می‌آورد. این «بهانه» را حزب توده با تظاهرات مستانه و ویران کننده خود به دست استعمار غرب داد. گرچه حرکت‌های حزب توده در حد اعلامی خرابکاری و حادثه آفرینی ترتیب می‌یافت، لیکن به اندازه‌ای نبود که بتواند قدرت سیاسی را به دست گیرد و دولت را ساقط کند. اما در تضعیف موقعیت بین‌المللی مصدق اثرات محسوسی داشت و از آن بدتر آنقدر بود که «بهانه» کافی را برای دخالت استعمار فراهم کند.

در همین مقاله جیمز بیل به نتیجه‌ای می‌رسد که به خوبی نشان می‌دهد ادعای نزدیک شدن حزب توده به مصدق (چنانکه ما تا به حال می‌گفتیم) نه تنها دروغی بیش نیست، بلکه این حزب (باز همانطور که ما گفته بودیم) طالب سقوط مصدق هم بوده است:

حزب کمونیست توده ایران نسبتاً کوچک بود. این حزب نه از حمایت طبقه متوسط ناسیونالیست برخوردار بود و نه از پشتیبانی توده واقعی مردم ایران. به گفته یک گزارشگر اطلاعاتی وزارت خارجه امریکا در ژانویه ۱۹۵۳ [دی ۱۳۳۱] مصدق شخصاً نه کمونیست بود و نه هوادار کمونیست‌ها. او در حقیقت مورد تنفر رهبری کمونیست‌های ایرانی قرار داشت. گزارش اشاره می‌کند که ملی کردن نفت به دست مصدق، مورد پشتیبانی قاطبه ایرانیان بود و حزب توده سرنگونی مصدق را یک «اولویت خاص» تلقی

۱- اسناد وزارت خارجه ایالات متحده، مجموعه مذاکرات ۱۸ اکتبر ۱۹۵۲ (۱۶ مهر ۱۳۳۱) نامه‌های

دین آچسن، کتابخانه هری ترومن... نقل از منبع زیرین

۲- جیمز. ا. بیل، مقاله «امریکا، ایران، سیاست مداخله ۵۳-۱۹۵۱» در کتاب مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، گردآورده جیمز بیل و ویلیام راجر لوئیس، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، نشر نر

می‌کرد. در این گزارش، ۱۳ مورد تفاوت اهداف حزب توده با جبهه ملی ذکر شده بود.^۱ در پایان کار نیز استراتژی حزب توده در جریان زور آزمایی اوت ۱۹۵۳ [مرداد ۱۳۳۲] ثابت کرد که ضعیف و مردد و متناقض است.^۲ مسئله سرنوشت‌ساز برای حزب توده این است که چرا این حزب می‌بایست به بهای متلاشی ساختن خود در ایران، نهضت ملی را به نابودی می‌کشید؟ جواب این سؤال، در وابستگی نوکر منشانه رهبری حزب توده به شوروی و نتیجه بلافاصل رهنمودهای صد ملی و ضد بشری استالین (که خطوط آن بعد از او هم در کرملین باقی ماند) وجود دارد. سقوط مصدق در حقیقت برای همه مبارزان یک فاجعه بود و حزب توده نخواست به این حقیقت بارز پی ببرد و به سقوط او کمک کرد.

۲۸۰- خواستار جامعه‌ای فقیر و پر آشوب

یکی از اساتید دانشگاه ضمن مقاله‌ای به تاکتیک‌های غلط دولت شوروی و حزب توده در قبال مصدق توجه کرده، می‌نویسد «در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت رهبران دولت شوروی و حزب توده بزرگترین اشتباه ممکن را در سیاست‌ها و تاکتیک‌های خود در مورد ایران مرتکب شدند. نظرات غیر واقعی استالین در مورد جنبش‌های ملی پس از جنگ از یک طرف و دنباله روی رهبران حزب توده در مقابل مسکو از طرف دیگر، سبب انتخاب شعارها و تاکتیک‌هایی که برای هر دو طرف (هم ملیون و هم حزب توده) خطرناک بود شد. تحلیل جزئی تقاضاهای حزب توده و روزنامه‌های شوروی از دولت دکتر مصدق آشکار می‌نماید که آنچه رهبران حزب توده می‌خواستند عبارت از جامعه‌ای محروم از درآمد نفتی و کمک‌های اقتصادی و نظامی از خارج بود. همچنین حزب توده از راه دامن زدن به اعتصابات و آشوب‌های شهری و جلوگیری از آرامش لازم برای تصمیم‌گیری به خرابی اقتصاد و تشکیلات سیاسی دولت... کمک می‌نمود» و از این بدتر:

۱- وزارت خارجه ایالات متحده، دفتر مطالعات اطلاعاتی، به نقل از منبع زیرین، تأکیدها افزوده شده است.

۲- مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۶۵

حتی یک روز در خلال ۲۸ ماه حکومت رسمی جبهه ملی وجود نداشت که در طی آن، جناح چپ آرامش را حداقل در یک قسمت کشور به هم نزده باشد. روزنامه‌های حزب توده با نوشتن مقالات آتشین بر ضد دولت، توجه روشنفکران را از واقعیات منحرف می‌نمودند و به جای اتحاد بر ضد امپریالیزم بریتانیا و عناصر وابسته به آن کشور در ایران، جبهه ملی را به حدی گرفتار مبارزات تبلیغاتی پوچ کردند که رهبران جبهه برای رسیدگی به مسائل خارجی و همچنین مسائل داخلی ملت کمتر فرصت داشتند. حاصل این سیاست غلط و استفاده عوامل دربار و دست‌نشانندگان امپریالیزم از وضع پیش آمده، شکست نهضت ملی کردن صنعت نفت برای ملت ایران بود.^۱

شک نیست که هر پژوهشگری غرضی از بررسی تاریخ سیاسی ایران، به همین نتایج دست می‌یابد.

۲۸۱- قمار امریکا و عملکرد «ابلهانه» کمونیست‌ها

محقق سرشناس امریکائی ریچارد کاتم تفسیر جالبی از چگونگی تلقی‌های شوروی و حزب توده و رفتار آنها در مقابل دکتر مصدق و جبهه ملی دارد: «انگلیسی‌ها با آنکه تظاهرات انبوه ایرانیان علیه خود را می‌دیدند اما باز هم بر عقیده پیشین خود پافشاری می‌کردند که در ایران اصولاً افکار عمومی وجود نداشته است. اکثریت بزرگ ثروتمندان با مصدق مخالف بودند. در حالی که انگلیسی‌ها باز هم بر عقیده خویش ثابت قدم بودند که تظاهرات انبوه مردم صحنه‌سازی بوده و بادادن پول، مردم را به خیابان‌ها کشانده‌اند. اما نمی‌گفتند که جبهه ملی با آن ضعف مالی آن همه پول را از کجا آورده بود که به مردم بدهد و آنها را به تظاهرات وادار کند. از آنجا که انگلیسی‌ها تهدید کمونیست‌های ایرانی را چندان جدی نمی‌دانستند و می‌دانستند که

۱- دکتر علی رشیدی «علل مخالفت شوروی و حزب توده با دکتر مصدق» مجله کیهانشان، شماره ۱۸،

توده‌ای‌ها مبالغ زیادی خرج مبارزه با مصدق می‌کنند، قطعاً می‌دانستند که شوروی منبع تأمین جبهه ملی نبوده است. بعضی از صاحب‌نظران نفتی انگلستان معتقد بودند که امریکا شاید با استفاده از نهضت مصدق در صدد شکستن انحصار نفتی بریتانیا در ایران برآمده است. اما حاصل مطالعه ما در این کتاب آن است که انگلیسی‌ها خود را به این خط فکری مشغول نکرده‌اند... برای آن دسته از روشنفکران ایرانی که شغلی نداشتند و می‌خواستند قبول کنند که میان آنها و رفاه اقتصادی و اعتبار اجتماعی یک نظم واپسگرا قرار گرفته است، حزب توده جاذبه خوبی داشت. اغلب این قبیل روشنفکران، آرمان‌های ناسیونالیستی داشتند و در زوایای فکرشان هنوز هم حزب توده را آلت دست امپریالیسم دیرین روس می‌دانستند. توده‌ای‌ها با این سوءظن به خوبی رویاروی شدند... اما ظهور ناگهانی دولت ناسیونالیستی و پیروزمند مصدق نقشه‌های حزب توده را در هم ریخت و شوروی را با محذور بزرگی روبه‌رو ساخت... شوروی سیاست خشونت‌آمیز ضد مصدق را برگزید. حزب توده در تبلیغات گسترده خویش مصدق و ایالات متحده را امپریالیست قلمداد می‌نمود و خود را تنها جریان صادق ناسیونالیستی وانمود می‌کرد... روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ جناح راست ارتش دست به اقدام زد... این تلاش با شکست روبه‌رو شد... جناح راست‌گرای ارتش متحمل شکست مفتضحانه‌ای گردید... طی روزهای بعدی، حزب توده پیروزی مصدق را به شکست تبدیل نمود... قانون شکنی توده‌ای‌ها بزرگترین خطر برای دولت مصدق بود. هواداران حزب توده بر خیابان‌های تهران تسلط یافتند و با پرچم سرخ به حرکت درآمدند و مجسمه‌های پهلوی را سرنگون ساختند. به نوشته ریچارد فرای در گیلان حکومت به دست توده‌ای‌ها افتاد. بسیاری از میانه‌روهای طرفدار مصدق با مشاهده عملیات توده‌ای‌ها، گفته‌ها و نوشته‌های راست‌گرایان را در مورد خطر کمونیستی باور کردند... و تنها وحشت از توده‌ای‌های آنها را به خیابان‌ها کشانده بود... به دنبال شکست کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، امریکا از آن رو در قمار خود برنده شد که کمونیست‌ها ابلهانه عمل کردند... البته دیپلماسی امریکا با حرارت و فعالانه مشغول کار بود. اما قمار کردن بر سر سقوط مصدق تنها راه ممکن محسوب نمی‌شد. درون ائتلاف مصدق عده زیادی بودند که نظیر

خلیل ملکی بازی کردن مصدق با حزب توده را تهدیدی بس خطرناک می دانستند و سعی می کردند او را از این کار باز دارند.^۱

اگر دکتر مصدق هشدارهای واقع بینانه و دوراندیشانه خلیل ملکی را نشنیده می گرفت به خاطر آن نبود که مصدق قصد «بازی کردن» با حزب توده را داشت، بلکه با توجه به حوزه گسترده اعتقادات دموکراتیک مصدق، به این دلیل بود که برای آن حزب نیز آزادی های برابر و مشابهی قائل بود؛ با وجودی که رهبری آن جماعت پیکان فشار و تخریب را زیر گلوی او گذاشته بود. برخی صاحب نظران به این نتیجه رسیده اند که مصدق می خواست از حزب توده به عنوان عاملی در مقابل انعطاف ناپذیری امریکا به نفع مردم حسن استفاده کند. ولی تحلیل ها واجد هر تفسیر و توجیهی باشد، همین میدان دادن ها به حزب توده، یکی از ابعاد بزرگ فاجعه ای است که در نهایت، سرنوشت غم انگیز ۲۸ مرداد را رقم زد.

کیانوری به نقل از خاطرات دکتر کریم سنجابی می نویسد دکتر مصدق در مقابل تحلیل خلیل ملکی گفته بود «شما [ملکی] می خواهید من توده ای ها را زندانی کنم؟» منظور ملکی به تحقیق این نبود بلکه صرفاً جلوگیری قاطعانه از فعالیت های مخرب و ضد ملی حزب توده بود. ولی ما معتقدیم کسانی که در تمام شهرهای مملکت توطئه و فساد می کردند و کشور را به خاطر مطامح شوروی (و نتیجتاً برای تأمین منافع امپریالیسم که دشمن مستقیم ایران بود) در آتش هرج و مرج و آشوب می سوختند، به هر حال جای شان گردش آزادانه در بین مردم هم نبود. اگر به فرض در آن سوی جهان مخالفت با دولت حاکم - به قصد براندازی رژیم - سزایش سنگین نباشد، مسلماً خرابکار و ستون پنجم دشمن همیشه و در تمام دنیا جایش محدود است.

باری، در برابر طرز تلقی دشمنان مصدق (مانند دربار و حزب توده و شوروی و امریکا و انگلیس و ...) روزنامه ریوارول چاپ پاریس پس از درگذشت مصدق نوشت:

مخالفین مصدق، او را انگلیسی خواندند. روس‌ها او را نوکر امپریالیسم امریکا لقب دادند. انگلیسی‌ها او را کمونیست نامیدند. ولی بالاخره معلوم شد که مصدق یک فهرمان ملی است و بدون پشتیبانی هیچ دولت بیگانه‌ای برای استقلال و آزادی وطن خود می‌کوشد.^۱

۱- مصدق، به اهتمام علی جان زاده، انتشارات همگام، تهران ۱۳۵۸ ص ۲۴۱

فصل ششم

کیان‌نوری و اخلاق

برای شناخت بهتر و بیشتر کیان‌نوری به ترسیم چندنما از چهره او می‌پردازیم.

۲۸۲- یاد مانده‌های دکتر مرتضی یزدی

پس از دستگیری دکتر مرتضی یزدی مجله تهران مصور طی دو مقاله مسلسل به معرفی او پرداخت. مقاله دوم در زیر فصل «نکته‌هایی درباره دکتر مرتضی یزدی توضیح داد» شب ۲۹ اسفند ۱۳۳۳ دکتر یزدی را که با دختر موسیاهی به نام رعنا دستگیر کردند نامه‌ای در کیف دکتر یزدی به دست آمد که روز ۲۳ اسفند دکتر یزدی آن را به سه خواهر توده‌ای نوشته بود. موضوع این نامه‌ها بعضی مسائل خصوصی و تبریک عید بود که امضای فتاحی (دکتر مرتضی یزدی) را زیر آن داشت. این مقاله بعد می‌افزاید «یکی از افسران مأمور دستگیری دکتر یزدی اظهار داشته بود: چند ماه قبل از دستگیری دکتر یزدی، یکی از جوانان عضو کمیته مرکزی حزب توده که از طرفداران دکتر کیان‌نوری بود به مأمورین انتظامی مراجعه نمود و ضمن اطلاع به آنان اظهار داشت دکتر یزدی رعنا نامزد مرا فریب داده و این دختر را تاکنون به نام رابط اغلب در کنار

خود دارد. جوان مزبور برای اثبات ادعای خود نامه‌هایی که سه خواهر توده‌ای به او داده بودند و خانه آنها مدت‌ها مخفیگاه دکتر یزدی بود به مأمورین ارائه داد. از آن روز این جوان به تحریک رفقای حزبی و برای گرفتن انتقام با مأمورین انتظامی همکاری کرد. به این ترتیب، کیانوری که از مخالفان سرسخت دکتر یزدی بود، برای انتقام از او این‌گونه با پلیس، - حداقل غیرمستقیم - همکاری می‌کرد. طبق مندرجات این مقاله در تهران مصور رعنا به نامه‌ها و موضوع دیگری نیز اشاره کرده بود. دکتر یزدی نیز گفته بود که بعد از دستگیری مسئولین حساس، ارتباط کمیته اجرائیه وسیلهٔ رابط‌ها و مبادلهٔ نامه صورت می‌گرفت.

«دکتر یزدی دربارهٔ اعزام فراریان حزبی به اطریش و شوروی گفته بود: کیانوری که واسطهٔ سفارت شوروی و کمیترن با حزب است اکثراً دوستان و آشنایان و معشوقه‌ها و اعضای کمیسیون تعلیمات و حتی راننده‌های خود را به خارج می‌فرستد... کیانوری روی رفیق‌بازی و بانندی که در داخل حزب به وجود آورده بود اشخاص مورد نظر [خود؟] را به خارج می‌فرستاد. چنانکه اخیراً هم خانم ملکهٔ محمدی ... را به خارج فرستاده است.»

نامهٔ دیگری از کیف رعنا به دست آمد که حاوی بعضی روابط خصوصی و غیر حزبی و همچنین مشکلات حزبی بود. یزدی ضمناً در این نامه نوشته است «دربارهٔ تکلیف آن وجه (منظور وجه مسروقه از بانک بازرگانی است) چندی قبل نظر داده بودید خانه بخرید یا بسازید... اساساً در تعجب هستم که تابحال هرکسی که به خارج رفته غیر از دانشجویان (منظور افسران فراری است)، یا شوفاژدر (رانندهٔ کیانوری) یا کوپل او یا فراکسیون تعلیماتی او یا مسافرین نقل و نبات (نارنجک‌سازها) که آنها نیز جزء گروه کیانوری بودند) یا رفیقهٔ خانم او (صفا [حاتمی]) می‌باشد... این دوست‌بازی‌ها چه وقت خاتمه پیدا خواهد کرد؟... دربارهٔ عزیزخانم و گواهی نامه خواستگاری (معرفی‌نامه حزبی) او، اگر این گواهی نامه برای دوستان عتاب لازم باشد باید از راهش (سفارت شوروی) درخواست شود، یا از راه رحمانی و یا ایرج (منظور رادمش و ایرج اسکندری است) این خانم به عنوان نماینده حزب (سازمان زنان توده‌ای ایران) به عتبات

فرستاده نشده بلکه به عنوان خانم فلان رفیق. من مخالف ترتیب اثر دادن به این قسم درخواست‌های خصوصی هستم. زمین نقل و نبات (داودیه) را باید فروخت.»
 در ادامه بازجویی، دکتر یزدی گفته بود «پول‌های مسروقه از بانک، همه نزد کیانوری است. او از این پول‌ها چند باغ و خانه خریده و مبلغی نیز بین اعضای حزب تقسیم کرده است.» مجله تهران مصور قبل از پرداختن به سرنوشت دکتر یزدی نوشت «این اطلاعات از پرونده دکتر مرتضی یزدی پس از دستگیری بر مبنای اظهارات خود وی جمع آوری شده» است.^۱ اضافه کنیم که آن جوان «عضو کمیته مرکزی حزب توده» و طرفدار «دکتر کیانوری و مخالف دکتر یزدی» فرج‌الله میزانی، یارمطیع و تابع کیانوری بود. میزانی بعدها نیز (بخصوص در مورد نحوه خروج او از کشور به منظور رساندن پیام خسرو روزبه به پلنوم چهارم مسکو در سال ۱۳۳۶) مظنون به همکاری با پلیس و ساواک بود. ولی ظاهراً اولین بار برای ضربه زدن به دکتر یزدی و با اغوا و راهنمایی کیانوری به این همکاری جذب شد؛ هرچند اعمال دکتر یزدی هم در زندان ۵۳ نفر، به ویژه در مخفیگاه‌های حزب توده بعد از ۲۸ مرداد، به هیچ روی قابل دفاع نیست.

۲۸۳- بهره‌برداری از اعترافات دکتر یزدی

گفتیم یکی از نشریات حزب توده به نام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و یک شعار - یک نتیجه - یک پیام بود که کمی قبل از انقلاب منتشر شد. این نشریه درباره چگونگی واکنش هیئت اجرائیه در روز ۲۹ مرداد برابر کودتاچیان می‌نویسد:
 ولی از اعضای پنج نفره هیئت اجرائیه حزب، فقط دکتر کیانوری طرفدار بیرون ریختن قوای حزبی و مقاومت در برابر کودتاچیان بود. لذا این گروه‌ها بعد از ۴۸ ساعت مرخص شدند.^۲
 چنین پیداست که اگر این جزوه توسط کیانوری نوشته نشده باشد، از زیر نظارت

۱- تهران مصور «دکتر یزدی رابط بین سلیمان میرزا و طبری با سپس لمبتون بود» شماره ۶۰۶، نقل از زندگی سیاسی علی امینی، نگارش و تألیف جعفری مهدی‌تیا انتشارات پانوس، صص ۴۹۳ تا ۴۹۹
 ۲- کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و یک شعار... ص ۱۷

او هم خارج نبوده است، زیرا ما تا به حال همه جا عکس این ادعا را شنیده بودیم. به نظر نگارنده دعوی فوق باید بر اساس اعترافات دکتر مرتضی یزدی در سال ۱۳۲۴ نزد مقامات قضائی و اطلاعاتی ارتش باشد. ماجرا بدین قرار بود که از هیئت اجرائیه پنج نفری حزب توده در زمان کودتا و بعد از ۲۸ مرداد، تا قبل از دستگیری سه نفرشان، چهار نفر بقیه در مقابل بند و و بست‌های پشت پرده و ماجراجویی‌ها و «حرکات مستبدانه... و دوز کلک‌های کیانوری زجر فراوان کشیده، بعضاً وی را «جاسوس امپریالیسم» معرفی کرده بودند.^۱ ولی چون ضعیف‌تر از او بودند، حریف وی نمی‌شدند؛ بخصوص که کیانوری حمایت سفارت شوروی را خیلی بیش از دیگران با خود داشت. بنابراین پی فرصت می‌گشتند تا ضربه را به موقع وارد آورند. وقتی پای رفع تقصیر و توبه نامه پیش آمد، دکتر یزدی برای براءت خود و سایر رفقای هیئت اجرائیه، تنها کیانوری را که ضمناً دستگیر نشده بود، سپر بلا ساخته و گفته بود:

در روز ۲۸ مرداد فقط دکتر کیانوری طرفدار بیرون ریختن قوای حزبی و مقاومت در برابر قیام ملی بوده است.^۲

ملاحظه می‌شود که به فاصله ۲۲ سال، جزء اعظم دو جمله یکی است؛ منتها «قیام ملی» که دکتر یزدی گفته بود، جای خود را به «کودتایچیان» کیانوری داده است. لزوماً قصد دکتر یزدی این نبود که کیانوری را انقلابی نشان داده باشد، بلکه تعمّد داشته از وی یک چهره ضد «قیام ۲۸ مرداد» بسازد و عقوبتش را تشدید کند. در حالی که او خوب می‌دانست علوی و بهرامی ظاهراً خواهان مقابله با کودتا بودند ولی اسمی از آنان نیاورده بود. یزدی و کیانوری دشمن یکدیگر بودند و یزدی در مراحل مختلف بازپرسی و دادگاه نتوانسته بود کینه و عداوت خود را پنهان سازد، و البته در تمام این جریان، یزدی نسبت به براءت خود از شرکت در جرم نابخشودنی «مقابله با قیام ملی ۲۸ مرداد» خیلی بیش از سایر جنبه‌ها توجه داشت.

در هر حال، مقابله با کودتا که پس از ۲۸ مرداد، آن هم در پنجه‌های فرمانداری

۱- سیر کمونیسم در ایران. چاپ کیهان ۱۳۳۶، صص ۲۲۰ و ۲۲۱

۲- همانجا، ص ۲۲۳

نظامی گناه بسیار سنگینی بود. در آستانه انقلاب اسلامی می توانست معرف روحیه ضدسلطنتی و ضد استعماری کیانوری محسوب شود. ولی پس از چهار سال این سراب نیز محو شد. البته از اعضای هیئت اجراییه پنج نفری، دکتر حسین جودت هم دستگیر نشده بود. لیکن دکتر یزدی از اختلافات عمیق جودت و کیانوری (تا قبل فرار این دو به شوروی) کاملاً با اطلاع بود و جزء همفکران جودت در هیئت اجراییه - صرفاً برای مقابله با کیانوری - قرار داشت. اختلافات جودت و کیانوری زمانی (موقتاً) فرو نشست که موضوع فرار جودت به شوروی و الزاماً نیاز به کیانوری - تحت عنوان تنها دارنده وسایل و ابزار و امکانات فرار - مطرح شد.^۱

اسنادی در دست است که ادعای مبتنی بر «مقاومت در برابر کودتاجیان» توسط کیانوری را نادرست نشان می دهد. از جمله (و بخصوص) دکتر کشاورز در کتابش من متهم می کنم... خلاف این نظر را ارائه می کند و بر اساس اعترافات خود کیانوری که در صورت جلسات کمیته مرکزی حزب توده در مسکو ثبت شده است می گوید کیانوری تنها کسی بوده که در هیئت اجراییه نقش ترمز حزب توده برای مقابله با کودتا را داشته و «اذعان کرده که او، و تنها او با پیشنهاد مقاومت [در برابر کودتا] مخالفت کرده» است.^۲

منبع دیگر، اسناد پلنوم چهارم است که از ۵ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶ (ژوئن و ژوئیه ۱۹۵۷) در مسکو تشکیل گردید. در «قطعه نامه خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد» کراً از سرفصل های منفی حزب توده مانند «ضعف رهبری... سیاست غلط حزب... عدم تدارک برای مقابله عملی با کودتاجیان... غفلت و خطای فاحش رهبری... تزلزل شدید اعتبار رهبری در جامعه... سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر رهبری... خطاهای چپ روانه حزب و سستی و بی عملی... به ویژه عدم تحرک آن در روز ۲۸ مرداد» سخن رفته. در نتیجه «پلنوم وسیع کمیته مرکزی تصمیمات هیئت اجراییه در مورد ۲۸ مرداد و اختلافات در دستگاه رهبری و این روش های نادرست را شدیداً و

۱- احسان طبری، کژراهه، صص ۱۵۲ و ۱۵۳

۲- دکتر فریدون کشاورز، من متهم می کنم... صص ۱۴۲، تأکید از ماست.

قویاً محکوم» کرده است. رهبری مذکور تا قبل از عزیمت اجباری گروه سه نفری شامل قاسمی و فروتن و سقائی به شوروی. عمدتاً شامل کیانوری و قاسمی است و پس از رفتن آن سه نفر، این رهبری قاطعانه در کیانوری خلاصه می‌شد. زیرا بقیه هیئت رهبری آن زمان (بهرامی، یزدی و علوی) مورد نظر پلنوم نبودند و به سبب اعترافات دو سال پیش مطرود بودند (علوی اعدامی بود و دکتر یزدی از حزب اخراج شده بود) منظور خاص پلنوم در ذکر همه این نکات ضعیف و منفی، به گفته یکی از شاهدان عینی یعنی بابک امیرخسروی که از کادرهای شرکت کننده و عضو کمیسیون قطعنامه‌ها بود - شخص کیانوری و قاسمی بوده است. ولی در جو تفاهم و آشتی کنان سازشکارانه پایان پلنوم، این اسامی حذف گردید.

بعلاوه در این پلنوم «رفیق کیانوری» به علت سعی در توجیحات بی اساس و طرز انتشار غیر اصولی در انتشار نشریه تعلیماتی شماره ۴۴ مورد نکوهش قرار گرفت و صراحتاً «عمل رفیق کیانوری در خود انتقاد» واقع شد. لذا چنین کسی نمی‌توانست انقلابی و «طرفدار بیرون ریختن قوای حزبی و مقاومت در برابر کودتاچیان» بوده باشد. به این دلایل کیانوری و طرفداران او در رهبری حزب تا کنون و تا آنجا که توانسته‌اند از انتشار کامل اسناد پلنوم چهارم جلوگیری کرده‌اند.

۲۸۴- سرنوشت افسرانی که «قهرمان» حزب بوده‌اند

کیانوری از سرهنگ حبیب‌الله پرمان یک قهرمان می‌سازد، که بود. ولی او را به صفت توده‌ای بودن قهرمان می‌داند که نبود. حال بینیم کیانوری در دوران بگیر و ببند بعد از ۲۸ مرداد بر سر این گونه قهرمانان چه آورد:

ناصر صارمی از کادرهایی بود که ارتباطات خیلی نزدیکی با کیانوری داشت و غالباً، هم راننده و هم نگهبان او بود. این موضوع را دکتر کشاورز مطرح کرده و می‌گوید طبق گزارشی که ناصر صارمی پس از ورود به مسکو برای کمیته مرکزی تهیه کرده بود، ضمن شرحی درباره شرایط مخفی پس از کودتا، نوشته بود:

روزی در خیابان به سرهنگ پرمان از رفقای افسر برخوردارم، به من گفت

«خوب شد تو را دیدم. زیرا از امروز شروع کرده‌اند [و] رفقای سازمان افسری را دستگیر می‌کنند» او [پرمان] گفت «ما ۵ نفر هستیم و هر یک به ترتیبی از کارمان «جیم» شدیم، در رفتیم. از هیئت اجراییه کسب تکلیف کن که ما چه بکنیم، ما جای مخفی شدن نداریم، بگو ما را مخفی کنند» این پنج افسر عبارت بودند از سرهنگ انتظامی، سرهنگ قاسملو، سرهنگ پرمان، سرگرد عطارد و سرگرد دکتر وزیریان. دکتر کشاورز بر پایه گزارش کتبی صارمی و از قول او می‌نویسد:

من از همه بهتر و زودتر می‌توانستم کیانوری را بینم که مسئول سازمان افسری هم بود، جریان را به او گفتم. کیانوری به من اصرار می‌گفت «تو می‌دانی چه مسئولیتی به گردن تو است؟ هیچ کاری نکن و در فراری نیز که گذاشتی حاضر نشو»

بعد صارمی نوشته که به کیانوری گفته بود «اگر موافقی من خودم آنها را مخفی می‌کنم» اما پس از گفتن این جمله

کیانوری عصبانی شده گفت «تو حق نداری این کار را بکنی» صارمی جواب داد که اینها هر کدام هزار کار برای حزب کرده‌اند که اگر گرفتار بشوند برای هر یک از آنها مجازات اعدام خواهد داشت.

در اینجا صارمی طی گزارش خود می‌نویسد که به کیانوری گفته بود «پس من می‌روم. به آن‌ها خبر می‌دهم که من کاری برایشان نمی‌توان بکنم» کیانوری به صارمی پاسخ داد:

نه، لازم نیست. اصلاً هر چه بیشتر از این افسران را بگیرند بهتر است. بهتر است آنها سرکار خود بروند. چون وقتی که عده دستگیرشدگان زیاد شد نمی‌توانند با آنها کاری بکنند.

به نظر نگارنده بررسی اینکه بین کیانوری و پلیس امنیتی ایران چه نوع مواضعی صورت گرفته و او به ازای توقع چه خدمتی و چه امتیازی از سوی پلیس قبول کرده بود تا افسران توددای راکت بسته به رژیم تسلیم نماید، به هیچ وجه امکان پذیر نیست؛ مگر

آنکه خود او از واقعیات پرده بردارد. و این نیز از کیانوری توقع بی جایی است. تنها می توان گفت که این قضایا با دستگیری احتمالی و بعد آزادی کیانوری توسط فرمانداری نظامی در سال ۱۳۳۳ بی ارتباط نبوده است.

باری، سپس کشاورز می افزاید این عین گزارش ناصر صارمی است که با شرح تفصیلی، ضمیمه صورت جلسات کمیته مرکزی در مسکو می باشد «صارمی یکی از نزدیکان و دست پروده کیانوری بود، بیش از ۱۰ سال در مهاجرت و در کشورهای شرق اروپا زندگی کرد و چون مورد اطمینان کیانوری بود، اجازه رفتن به غرب را نیز داشت و در یکی از این مسافرت ها، به ایران رفت و تسلیم شد و از قرار معلوم اکنون در مازندران زندگی می کند» بعد کشاورز با حسرت و افسوس می گوید «دستگیر شدن این پنج رفیق سازمان افسری مستقیماً تقصیر کیانوری است» بخصوص که دو نفر از آنان (عطارد و وزیریان) تیر باران شدند. کشاورز اضافه می کند در حالی که سطوح بالای رهبری حزب به دو دسته متخاصم تقسیم شده بود بعضی از رهبران حزب از گیر افتادن و تسلیم شدن و حتی کشته شدن مخالفین خود خوشحال می شدند. در این صورت آیا «با رهبرانی که به جای فکر به ایران و مردم میهنشان به فکر تصفیه حساب شخصی هستند و گذشته از همه با وجود دو عامل مطیع و فرمانبر از یک کشور خارجی... نتیجه می تواند از اینکه شد بهتر باشد؟ یعنی هزاران کادر و افراد حزب دسته دسته از حزب کناره گیری کرده و حتی، گویا به دستور هیئت اجرائیه در تهران یا شخص کیانوری، تنفرنامه امضا کرده اند و عده زیادی به زندان و تبعید و مهاجرت رهسپار شدند.»^۱

کیانوری همراه با کامبخش تا قبل از وقوف بر مرگ خسرو روزبه قهرمان پرآوازه حزب توده او را تحقیر می نمود و بنابه گفته دکتر کشاورز، کارهای بزرگ او را که تمام در اجرای دستورات رهبری حزب صورت می گرفت تخطئه می کرد و می گفت «روزبه قهرمان بازی در می آورد» تنها هنگامی که از مرگ سروان پیشین خسرو روزبه اطلاع یافت، برای قهرمان دیروزاشک تمساح ریخت و امروز او را از «شهادت توده ای» می داند.

به هر حال، موضوع اعترافات ناصر صارمی که دکتر کشاورز ثبت کرده است، قویاً مورد تأیید دیگران و شرکت کنندگان در پلنوم چهارم (از جمله آرداشس آوانسیان و فریدون آذر نور و نصرت‌الله جهانشاهلو و شهناز اعلامی) قرار گرفته است و نوشته‌اند که خود کیانوری نیز در همان پلنوم صحت اصل این ماجرا را تصدیق کرده است. منتها برای درستی عقاید خود به احتجاج و توجیه متوسل شده بود.

۲۸۵- بقائی هم مدعی بود سه بار شاه را نجات داده است.

کیانوری در صفحه ۲۴۳ خاطرات خود مجدداً می‌گوید دکتر بقائی در دفاعیاتش گفته بود «وقتی استعفای دکتر مصدق انعکاس پیدا کرد همه مخالفین و موافقین نفس راحتی کشیدند» کیانوری اضافه می‌کند «در واقع شرکت دار و دسته بقائی در تظاهرات ۳۰ تیر فقط برای این بود که مردم را کنترل کنند و مانع آن شوند که این قیام به سرنگونی رژیم منجر شود. خود بقائی اعتراف کرد که: ما سوگند خورده‌ایم که به مقام سلطنت وفادار باشیم» چنانکه خواهیم دید کیانوری در نقل جملات بقائی تقلب نموده و کامل آن را نقل نکرده است.

الف - جمله دکتر بقائی در مورد استعفای دکتر مصدق در تیر ماه ۱۳۳۱ و راحت شدن مخالفین و موافقین که در دفاعیات سال ۱۳۴۰ گفته بود، ناشی از نهایت بغض و عداوت بقائی نسبت به مصدق است. البته مخالفان خیلی خوشحال شدند ولی در مورد موافقان، دکتر بقائی نیز دروغ می‌گوید. موافقان از خبر استعفای مصدق عزادار شدند و بعضاً اشک ریختند و نتیجتاً آن حماسه پر شور را آفریدند.

دکتر بقائی در دفاع از خود، اثبات قرب جوارش نسبت به شاه و بدگوئی و لجن مالی دکتر مصدق، چه ادعائی بیش از این می‌توانست بکند. او نه می‌خواهد اعتراف به گناه خود کند و نه شاه را مقصر نشان دهد. فقط برای بدنام کردن دکتر مصدق پشت میز خطابه دفاع قرار گرفت. اصلاً بقائی برای اینکه در شرایط خاص ۱۰ سال بعد، مصدق را بکوبد محاکمه‌اش کردند.

ب - شرکت بقائی در ۳۰ تیر، هر چند دکتر سپهبدی را در آن ایام به ملاقات قوام

فرستاده بود (و ما واقعاً نمی دانیم گفتگوی سپهبدی با قوام - اگر گفتگویی صورت گرفته باشد - حول و حوش چه مسائلی دور می زده است) اما عملاً نشان داد که برای جلوگیری مردم از تجاوز به حریم دربار هم نبود، اصولاً در آن زمان بحث سرنگونی رژیم مطرح نبود و شاید برای ممانعت از خرابکاری حزب توده بود. کیانوری که اینک این ادعا را برای چندمین بار در خاطرات خود تکرار می کند برای آن است که وانمود سازد حزب توده در قیام ۳۰ تیر وسیعاً شرکت داشت و تا آنجا حضورش فعال و موثر بود که حتی می خواست رژیم شاه را سرنگون کند، ولی افسوس که دکتر بقائی نگذاشت!

گرچه دکتر بقائی این موضوع را به ریش گرفت و بعدها دو سه بار ادعا کرد قصد او برای جلوگیری از تغییر رژیم بود، ولی این حرف لااقل در ۳۰ تیر مصداق نداشت و ادعای بعدی او صرفاً به خاطر سوار کردن مٹی بر دوش های شاه بوده است. حتی بعد از انقلاب این ادعا را تکرار کرد و باز هم گفت که سه بار تخت و تاج را نجات داده است. وقتی محمد ترکمان مؤلف کتاب اسرار قتل رزم آرا در یک فرصت استثنائی در زمستان ۱۳۶۴ از بقائی سؤال کرد این سه بار نجات مربوط به کدام وقایع بوده است، بقائی جواب داد «جلوگیری از کودتای رزم آرا علیه شاه، جلوگیری از جهت گرفتن شعارها و مبارزه مربوط به سی ام تیر ماه ۳۱ علیه شاه و دربار، و جلوگیری از اقدامات دکتر مصدق جهت تضعیف شاه و دربار»^۱ در حالی که این هر سه مورد، ادعاهایی است که خود بقائی نیز درست به آنها باور نداشت. فقط ممکن است برای ارضای خاطر سلطنت طلبان بوده باشد؛ دروغ هایی که بی شباهت به ادعای کیانوری در مورد سه بار نجات مصدق نیست.

ج - این مطالب و سوء نیت کیانوری وقتی بیشتر معلوم می شود که بدانیم او بقیه اظهارات بقائی بعد از عبارت «ما سوگند خورده ایم به مقام سلطنت وفادار باشیم» را نقل نمی کند و خود را به ادامه حرف های او آشنا نشان نمی دهد. دکتر بقائی فردای ۳۰ تیر اعلام کرده بود:

۱- اسرار قتل رزم آرا، پیشگفتار، ص ۳۰

ما سوگند خورده‌ایم به مقام سلطنت وفادار باشیم و هستیم و از شعارهای اخلا لگران که بر علیه مقام سلطنت منتشر ساخته‌اند و می‌سازند متنفریم. ولی به هیچ وجه قسم نخورده‌ایم که اجازه بدهیم که دربار یک لانه جاسوسی باشد، یک عده خارجی که فقط برای جاسوسی به دربار رخنه کرده‌اند باید طرد شوند.^۱

چرا کیانوری نسبت به نقل ادامه جملات بقائی طفره رفته است؟ برای اینکه ذیل عبارات ثابت می‌کند که تا آن زمان، بقائی دربار را یک جاسوس خانه می‌دانسته است و این به صرف کیانوری نیست و تمام مدعیات او را علیه بقائی تا آن موقع نفی می‌کند و برباد می‌دهد. اما بقائی هم که در تابستان ۱۳۳۱ دربار را مرکز جاسوسی خطاب کرده بود، بعد از آن و در هنگام محاکمه و دفاعیات سال ۱۳۴۰، قسمت دوم را که به ضررش بود و منظور او را از بین می‌برد، تکرار نکرده است و این ثابت می‌کند بقائی بعد از ۳۰ تیز جذب دربار شد و محض رضایت خاطر ملوکانه جملات آخر را حذف کرده است. به هر حال کیانوری در نقل این روایات بقدر سرسوزنی صداقت و انصاف ندارد، و کلاً نیز - با توجه به اسنادی که از او ارائه دادیم و دلائلی که علیه او اقامه نمودیم - فاقد ابتدائی‌ترین اصول اخلاقی می‌باشد.

۱- سخنرانی دکتر بقائی در کلوپ حزب زحمتکشان در عصر روز ۳۱ تیر ۱۳۳۱ که در شاهد شماره ۷۱۲ مورخ اول مرداد ۱۳۳۱ منتشر شد.

فصل هفتم

ارزش وصدق در ضمیر آگاه کیانوری

۲۸۶- تشکیل جبهه واحد برای ملی کردن «واقعی» نفت!

کیانوری ضمن زیر فصل «۳۰ تیر و پیامدهای آن» این مفهوم را تکرار می‌کند که چون رهبران حزب توده بعد از حوادث تیر ۱۳۳۱ دیگر مصدق را شناختند، مصراانه در پی این بودند «که پیرامون شعارهایی چون ملی کردن واقعی نفت، تامین آزادی‌های دموکراتیک و بهبود وضع مردم، یک جبهه واحد ضد استعمار تشکیل شود. این درخواست ما هیچ شعار کمونیستی نبود، شعارهایی کاملاً عام بود و نباید کسی مخالفت می‌کرد» مصاحبه کننده می‌گوید «این پیشنهاد را شما در مقاطع مختلف دادید و کسی نپذیرفت» و کیانوری پاسخ می‌دهد:

هیچ کس نپذیرفت و ما دائماً آن را تکرار می‌کردیم. ببینید! خواست ما در این مقطع واقعاً ملی شدن نفت بود و مسئله تماماً به نفع ملت ایران بود. در این مسئله شوروی هیچ منفعتی نداشت، حزب توده هیچ منفعتی نداشت... در اینجا سیاست ما درست بود. طرف ما امریکا و انگلیس بود و

بقائنی یک عامل بیشتر نبود.^۱

اول - فوراً بگویم که اولاً کمتر شعاری از حزب توده شنیده شد که خارج از چارچوب کمونیسم استالینی باشد.

ثانیاً - اگر کسی زیر بار شعارهای حزب توده - که زیادی هم انقلابی بود - نمی‌رفت، به خاطر رنگ و بوی شعارها و حتی - شاید - ماهیت وابسته حزب توده هم نبود، بلکه مردم تشخیص می‌دادند که در این حزب، از حرف و شعار تا عمل و اعتقاد، فاصله‌ای عمیق و پرشدنی وجود دارد.

دوم - کیانوری با چند بار تکرار و تأکید از «ملی کردن واقعی نفت» دم می‌زند، مگر آنچه مصدق و جبهه ملی تا به حال انجام داده بودند، ملی کردن قلابی یا غیر واقعی نفت (مانند شعارهای حزب توده) بود؟ واقعی‌تر از آن ملی کردن که دکتر مصدق ۹ ماده اجرائیش را نوشت و واقعیت و حقیقت آن مورد تصدیق تمام ملل مظلوم و زیر ستم قرار گرفت. هیچ نوع ملی‌کردنی مطلقاً وجود نداشت. کیانوری مسئله را طوری عوام‌فربانه مطرح می‌کند، انگار که شعار جبهه ملی مبتنی بر نیمه ملی کردن یا اصلاً ملی نکردن نفت بود و حزب توده پس از گذشت نزدیک به دو سال کارشکنی و ترور افکار در متن ملی شدن نفت، ناگهان از تیرماه ۱۳۳۱ به بعد غمخوار ملت شد و می‌خواست نفت را «واقعاً» ملی کند. البته کیانوری هیچ توضیحی در اطراف این نوع «ملی کردن واقعی نفت» نمی‌دهد و روشن نمی‌کند که «واقعاً» نظر او مبتنی بر ملی کردن نفت بود یا بین‌المللی کردن آن!

سوم - مجبور به تکرار هستیم که جبهه واحد و ائتلاف پیشنهادی حزب توده، کلاه‌گشاد و بزرگی بود که شناخت عده‌ای از اندیشه‌وران آگاه از فریب کمونیسم جهانی مانع از سقوط در این دام شد. زیرا تجربه چندین دهه از ائتلاف کمونیستی در چهار گوشه جهان نشان داد که جز اضمحلال طرف مؤتلف غیر کمونیست نتیجه دیگری نداشته است. نشان دادیم در دست ائتلافی حزب توده که بسوی «آقایان آیت الله کاشانی

۱- کیانوری، خاطرات، ص ۲۴۵، تأکیدها اضافه شده است

و دکتر مصدق» دراز شد، خنجر و نارنجک نمایان گشت و دعوتنامه صلح و آشتی، همراه با انتقادات خصمانه و انتقامجویی از سیاست دو سال گذشته جبهه ملی، و سراسر تهمت و ناسزا نسبت به مصدق بود. به قول لنین «ائتلاف کمونیست‌ها با ملیون مثل ائتلاف طناب دارد با اعدای است!»

چهارم - مصاحبه کننده در اینجا، عدم پاسخ مثبت از طرف جبهه ملی به پیشنهاد تشکیل جبهه واحد ضد استعمار را با نوعی همدردی مورد تأیید قرار می‌دهد و کیانوری هم که ابتکار این آه و افسوس را دارد می‌گوید «هیچ کس» این پیشنهادات جالب را که فقط به نفع ملت ایران بود نپذیرفت. ولی کیانوری فراموش کرده که در همین دو صفحه قبل، از قول کاشانی نقل کرده بود «حضرت آیت الله با پیشنهاد شما برای تشکیل جبهه متحد ضد استعماری موافقت فرمودند.»

پنجم - می‌گوید در پیشنهادات حزب توده «شوروی هیچ منفعتی نداشت، حزب توده هیچ منفعتی نداشت» اتفاقاً این دوره‌ای است که شوروی برای سازش با انگلستان و رسیدن به کلاهی از این نمود، نفت ایران را علی‌رغم احتیاج مبرم طرفین نمی‌خرید. طبق گزارش روزنامه باختر امروز سفیر رومانی در مصاحبه با آیت الله کاشانی گفته بود برای خرید نفت ایران، شوروی و رومانی وسیله حمل ندارد و شوروی نفت مازاد هم ندارد! در این مرحله شوروی، رومانی، لهستان و مجارستان، تمام پیشنهادات نفت را با وجود تخفیف کلی تا ۵۰ درصد که دکتر مصدق برای آنها قائل شده بود رد کردند و یک قطره نفت ملی شده را نخریدند. چرا که «منفعت» در مواضعه با غرب و بی‌اعتنایی با پیشنهادهای سخاوتمندانه ایران بود. هنگامی که رهبران ایران مجدانه درخواست داشتند که نفت ملی وسیله بلوک شوروی خریداری شود، سفیر رومانی در مرداد ۱۳۳۱ (یعنی یک ماه بعد از قیام ۳۰ تیر) به آیت الله کاشانی گفته بود «چون بلوک شرق بخصوص شوروی نفت به مقدار زیاد دارد اقدامی نکرده است وگرنه دولت و ملت شوروی هم طرفدار مبارزه ایران است!»^۱ این طرفداری که لفظی و سطحی بود، جز حيله گری تعبیر